

روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران

صاحب امتیاز و مدیرمسئول: مهدی رحمانیان

نشانی: تهران: میدان فاطمی، خیابان بهرام‌مصیری، پلاک ۲۲ • تلفن: ۵۴ و ۸۸۹۳۶۲۷۰ • شماره: ۸۸۹۲۵۴۶۷ • تلفن آگهی‌ها: ۸۶۰۳۶۱۱۹ • تلفن امور آگهی‌های شهرستان‌ها: ۷-۴۴۰۱۹۸۰۵ • تلفن امور مشترکین: ۸۸۹۰۳۵۴۸ • توزیع: شرکت پیام‌رسان سبز • تلفن: ۶۶۲۸۷۳۴۴ • چاپ: صمیم

شرق

پنجشنبه ۹ اسفند ۱۴۰۳ • ۲۸ شعبان ۱۴۴۶ • ۲۷ فوریه ۲۰۲۵ • سال بیست‌ویکم • شماره ۵۰۶۱ • ۱۲ صفحه

اذان ظهر تهران ۱۲:۱۷ • اذان مغرب ۱۸:۱۶ • اذان صبح فردا ۵:۱۲ • طلوع آفتاب ۶:۳۶

www.sharghdaily.com

aparat:tasvirshargh

Telegram:SharghDaily

youtube:sharghdaily

twitter:sharghdaily

instagram:sharghdaily1

مروری بر «نظریه‌های تعارض»

سیاست یک فرایند تصادفی نیست

کتاب نظریه‌های تعارض تألیف یوهان گالتونگ، صلح‌پژوه نروژی و پدر علم مطالعات صلح، بر اساس سخنرانی‌های او طی سال‌های تدریس در دانشگاه‌های زوریخ و هاوایی در کرسی استادی بوده که در سال ۲۰۰۹ به چاپ رسیده است. گالتونگ با توجه به تخصص نخستین خویش که رشته پزشکی است، علم صلح را به پزشکی تشبیه کرده و معتقد است این دو علم به لحاظ ارتباط نظریه-عمل وجه اشتراکی عمیق دارند؛ از این‌رو طرح اولیه علم جدید و رو به توسعه صلح و حل تعارض را بر اساس الگوهای بیماری/درمان نخست با توجه به درک مستقیم و لمس واقعیت‌های زندگی روزمره و سپس در بُعد آکادمیک طراحی می‌کند. خواننده در این کتاب با مباحث متعددی آشنا می‌شود؛ از قبیل روابط مجزا و مستقل در برابر همبسته، تعارضات کنشگری در مقابل تعارض ساختاری (ارزش‌ها در مقابل منافع)، مناقشه متقارن در مقابل نامتقارن، گذار تعارض، واقعیت بالفعل در برابر بالقوه، تحقق موقعیت عالی یا ایدئال در تعارض در مقابل مصالحه، حل تعارض در مقابل سرکوب تعارض، حل تعارض با تغییر واقعیت

می‌شود که تعارض وجود ندارد. گالتونگ درک و شناخت این وضعیت را برای پیشروی در فرایند حل تعارض امری ضروری می‌داند. او مفهوم تعارض را بر اساس ناسازگاری اهداف (ارزش‌ها و منافع) تفسیر کرده و آن را امری کاملاً عینی و تجربی می‌شناسد که کنشگران، رفتارها و پیگیری مشخص دارد و گذار از آن را مستلزم اصلاح یک یا چند مؤلفه در آن می‌داند. درعین‌حال اصلاح دو مؤلفه ناسازگاری و پیگیری را غیرمنطقی می‌داند؛ چراکه تعارض را به جای حل به سرکوب آن منتهی می‌کند. او در بیان اصلاحات ممکن در یک سیستم تعارض، همسویی آشکاری با روان درمانی می‌بیند و معتقد است تعارض در دو شکل وجود نخواهد داشت، یا حل شود یا سرکوب. در فصل چهارم نویسنده به تشریح شکل‌گیری تعارض می‌پردازد. در این فصل تلاش می‌شود نقشه‌ای ساده از تعارض در جهان روابط بین‌الملل قرن بیستم فراهم شود و در این راستا، صرف‌نظر از جزئیاتی که برای زمینه تعارض، حکم کلید را دارند، چند پرسش را مطرح و سپس تشریح می‌کند: طرف‌های شرکت‌کننده در تعارض، کدام واقعی و کدام بالقوه هستند؟ طرف‌های سوم که هستند؟ همه آنها برای چه کاری آنجا هستند؟ بدهی است که این گروه‌ها لزوماً کشورها نیستند و می‌توانند گروه‌هایی در کشورها مانند طبقات و گروه‌های قومی-نژادی و کنشگران غیربومسی (Non- territorial actors)، سازمان‌های بین دولتی، انجمن‌های بین‌المللی، شرکت‌های چندملیتی و حتی طبیعت باشند. درون یک شکل‌گیری تعارض است که ناسازگاری معنایی عینی پیدا می‌کند و استخوان‌بندی تحلیل تعارض با گوشت و خون، گرچه در شکل یک فرضیه، پوشانده می‌شود. نویسنده فهرستی از انواع شکل‌گیری تعارض را در عرصه بین‌المللی به دست می‌دهد که در چهار طبقه کلی قرار می‌گیرند: الف- مرکز در مقابل پیرامون، ب- مرکز در مقابل مرکز، ج- پیرامون در مقابل پیرامون، ه- شکل‌گیری‌های غیرسرمبندی و سپس به شرح این طبقات می‌پردازد.

گالتونگ در بخش جمع‌بندی به‌صراحت فرض



کشتی یونانی در ۴ مرداد ۱۳۴۵ به دلایل نامشخص، در ساحل غربی جزیره کیش و نزدیک روستای یاغو به گل نشست و از آن زمان به‌عنوان یکی از جذاب‌ترین جاذبه‌های گردشگری کیش شناخته شده است. اما این کشتی اکنون در آسانه ناودری کامل قرار دارد و به‌زودی به زیراب خواهد رفت و نیازمند اقدامات فوری با تصمیم‌گیری نهایی درباره وضعیت خود است. عکس: مارال شبرین‌خواه، باشگاه خبرنگاران جوان

شاهنامه‌خوانی

چاره‌جویی سیمرغ (۱)



مهدی افشار

شاهنامه‌پژوه

در نخستین نبرد، رستم از اسفندیار زخم‌هایی هولناک گرفت، حال آنکه اسفندیار بی‌هیچ آسیبی چابک و پرتوان به جای مانده بود و رستم با درد و رنج به بلندایی پناه جست از گزند زخم‌های اسفندیار سرانجام رستم درمانده و ناتوان به نیرنگ روی آورد که اکنون آسمان، روی به تاریکی دارد و قردای دیگری نیز هست و اسفندیار می‌دانست این ترفندی برای رهایی است و رستم را به خود وانهاد.

زواره اسب خویش به رستم داد که رخش پیش از این لنگ‌لنگان بی‌سوار خویش بازگشته بود. زال و رودابه با دیدن تن پاره‌پاره از زخم‌های دهان‌گشوده رستم، زاری‌ها کردند و سرانجام زال به پرنده خویش، سیمرغ که نماد خرد بود، پناه برد و اکنون سیمرغ به بالین رستم آمده است. سیمرغ به زخم‌های رستم نگریست و با منقار خود چهار تیر را از تن رستم بیرون کشید و بر آن خستگی‌ها پر خویش بمالید و به‌ناگاه زخم‌های خون‌ریز به هم برآمدند و زال را گفت پر او را به شیر آغشته کند و بر جای خستگی‌ها بمالد تا هیچ نشانی به جای نماند. آنگاه رخش را فراخواند و شش پیکان از گردن رخش بیرون کشید و رخس شبهه‌هایی از آرامش سر داد و دل رستم شاد گردید.

سیمرغ رستم را گفت: «چرا با اسفندیار به جنگ برخاستی، مگر نمی‌دانی او روبین‌تن است و زخم تو بر او کارگر نمی‌افتد؟»

بدو گفت مرغ ای گو پیلتن/ توی نامبردار هر انجمن

چرا رزم جستی از اسفندیار/ که او هست روبین‌تن و نامدار

رستم در پاسخ گفت: «اگر مرا کت‌فرو بسته و دربند نمی‌خواست، هر آنچه فرمان می‌داد پذیرا بودم. آخر مرگ آسان‌تر است تا تن‌دادن به ننگ در بند شدن». سیمرغ در پاسخ گفت: «اگر در برابر اسفندیار سر فرود آوری هیچ ننگی نیست که در همه روزگاران چون او زاده نشده و اگر ایران پشت راست کرده برای کوشش اوست. اگر از او بگریزی جای شگفتی نیست که تو در اندازه او نیستی. اسفندیار کسی است که سیمرغ دیگری را که جفت من بود، با شمشیر و نیرنگ از پای درآورد. اگر سخن مرا بشنوی دیگر با اسفندیار پیکار نجو که خود را به کشتن خواهی داد. از دیگر سوی اگر اسفندیار به دست تو کشته شود، چگونه نزد آیندگان پوزش خواهی خواست که شاهزاده‌ای را از پای درآورده‌ای. اکنون می‌خواهم رازی را با تو بگویم و چاره‌ای برای تو ببندیشم تا خورشید تو را برفزایم».

رستم از این سخن دلشاد شد و رها از اندیشه به بند کشیدن گشت و شورمانده پرسید چگونه می‌توان از این دوراهه بند یا مرگ با آزادیگی بیرون جست؟

آنگاه سیمرغ گفت: «با تو از روی مهر راز سپهر را می‌گویم که هرکس خون اسفندیار بریزد روزگار ما را دردم خواهد شکست و تا زمانی نیز که زنده است، پیوسته در رنج خواهد بود و در این گیتی شوربختی از آن او می‌شود و چون از این گیتی بگذرد، رنج و سختی در آن گیتی برای او خواهد بود.

که هرکس که او خون اسفندیار بریزد/ سراید بر او روزگار

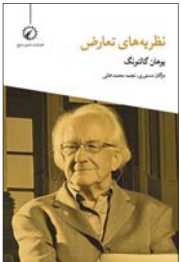
همان نیز تا زنده باشد ز رنج/ رهایی نیابد نماندش کنج

بدین گیتی‌اش شوربختی بود/ وگر بگذرد رنج و سختی بود

اگر باز هم بر آن هستی که با اسفندیار پیکار کنی و بر او پیروزی یابی، تا نابودی خویش، همین امشب تو را شگفت‌زده خواهم کرد».

رستم در پاسخ گفت: «همگان را پایان زندگی مرگ است و مرگ چه ناگهان رسد و چه در بستر و در گیتی آنچه می‌ماند نام نکوست و اگر با نکونامی بمریم، رواست تا به بدنامی. من نام را می‌جویم که سرانجام تن، مرگ است. مگر فریدون و هوشنگ نرفتند که آن همه گنج و تخت و کلاه داشتند.»

اصلی و نقطه عزیمت برای هرگونه مطالعه سیاسی به‌طور کل و برای سیاست بین‌الملل یا جهانی به‌طور خاص را نیازهای اولیه انسان معرفی می‌کند؛ چراکه معتقد است سیاست یک فرایند تصادفی نیست و همواره عنصری از جهت‌گیری هدف در آن وجود دارد. چه اهدافی باید بیشتر جدی گرفته شوند؟ استدلال او این است اهدافی که تا حد امکان به انسان‌ها نزدیک باشند و واقعیت اجتماعی و احتمالا ابزارها و اهداف سیاسی را همان‌گونه‌ای بیان کنند که ما انسان‌ها آنها را تجربه می‌کنیم. البته نظریه‌های بسیاری با این مضمون وجود دارد که می‌گوید میان آنچه در دولت و سیستم‌های انتزاعی کلانی مانند دولت‌ها، سیستم‌های میان ایالتی و جهانی و آنچه در سطح جامعه، محلی و تأمین نیازهای انسانی اتفاق می‌افتد، یک ارتباط تجربی خودکار وجود دارد؛ اما به‌عنوان مثال وقتی شهروندان بسیاری فقیر و بی‌قدرت باشند و در وضعیت اسفناک زندگی کنند، ثروتمندی و قدرتمندی یک دولت چه سودی دارد؟ وقتی شهروندان جامعه‌ای در تصمیم‌گیری برای وضعیت خود آزادی و توانایی ندارند، سوسیالیست‌بودن آن چه کمکی می‌کند؟



نظریه‌های تعارض

یوهان گالتونگ

ترجمه مژگان دستوری و نجمه محمدخانی

انتشارات منشور صلح

هنر خوانی

ارادتمند شما، منتقد سینما!

بیمان شوقی

حضور پررنگی از منتقدان ندیده‌اند جز شلثاق‌های برخی «چهره»‌های سابقا منتقد در رسانه ملی. چاره کار چیزی نیست جز کار فرهنگی. کار فرهنگی مدام و پررنگ‌کردن آن در رسانه‌های موجود. قابل درک است که رسانه‌ها مایل باشند در همه عرصه‌ها –ازجمله نقد- اول سراغ «چهره»‌ها بروند، ولی خود انجمن منتقدان نیز هیچ‌وقت برای چهره‌سازی از اعضایش برنامه نداشته و برعکس همیشه بر دوش همان چهره‌های قدیمی سوار مانده و از این بابت داد اعضای جوان‌تر را درآورده است! البته دامن نرود که در زمان شکوفایی ارتباطات و گسترش روزافزون کاربران شبکه‌های اجتماعی، منتقدان باید معطل تشکل‌ها نمانند و خودشان به‌صورت جمعی یا منفرد آن‌قدر فعالیت مستمر داشته باشند که به تدریج از بینشان «چهره»‌های جدیدی سر برآورند و رسانه‌ها به سراغ آنها بیایند؛ ولی کوتاهی تنها مرجع معتبر نقد سینما در کشور را هم نباید کتمان کرد و یاد برد. درست است که «نقد فیلم» به شکل سنتی‌اش جایگاه خود را تا حدودی از دست داده، اما هنوز هم می‌شود راه‌هایی برای واکنش نشان‌دادن به اوضاع کلی سینمای روز پیدا کرد که مورد توجه و اقبال جامعه هم قرار بگیرند؛ مثلا توجه به حوزه‌های مشترک سینما و جامعه‌شناسی یا روان‌شناسی و مثلا تحلیل‌های مختلف از جهات گوناگون درباره این‌که چرا فیلم‌های بد این همه مخاطب دارند و فیلم‌های جدی ندارند یا برگزاری میزگردهای تخصصی درباره اتلاشات مختلف دیگر چه صیغه‌ای است؟! اصولا خبر از وجود یک تشکل صنفی به نام منتقدان سینما نداشتند و باسوادتهایشان خیال می‌کردند منتقدان یک‌سری موجودات اخموی عینکی و پشمالو هستند که به فیلم‌سازها فحش می‌دهند و لابد بابت هر سری فحاشی هم چند سکه تمام می‌گیرند!

واقعیت این است که متأسفانه سال‌هاست مردم